

توسعه
در
مکاتب متعارض

دکتر احمد ساعی

نشر قومس

سرشناسه : ساعی، احمد، ۱۳۱۷-
 عنوان و پدیدآور : توسعه در مکاتب متعارض / احمد ساعی
 مشخصات نشر : تهران: قومس، ۱۳۸۴.
 مشخصات ظاهری : ۲۵۱ ص. : جدول.
 شابک : 964-5516-86-2
 وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
 یادداشت : ص.ع. به انگلیسی: Contemporary currents of thought on development
 یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۸۶ (فیبا).
 موضوع : اقتصاد توسعه -- کشورهای در حال رشد.
 موضوع : کشورهای در حال رشد -- اوضاع اقتصادی -- قرن ۲۰ م.
 موضوع : عقب ماندگی -- در کشورهای در حال رشد..
 رده بندی کنگره : ۹ ت ۲ س / HD ۷۵
 رده بندی دیویی : ۳۳۸/۹۰۰۹۱۲۴
 شماره کتابخانه ملی : ۸۳-۴۰۲۸۱ م

- نام کتاب : توسعه در مکاتب متعارض
- مؤلف : احمد ساعی
- ویراستار : مهدی عباسی
- ناظر چاپ : لیندا خدابخش مقدم
- نوبت چاپ : ششم
- سال چاپ : ۱۳۹۲
- شمارگان : ۱۰۰۰ جلد
- قیمت : ۸۰۰۰ تومان
- لیتوگرافی : طیف نگار
- چاپ : ایران مصور
- صحافی : شکیب
- شابک : ۹۶۴-۵۵۱۶-۸۶-۲
- ناشر : نشر قومس - تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، پانزین تر از

چهارراه لبافی‌نژاد، کوچه بهار، شماره ۱۱

صندوق پستی ۱۳۹۱-۱۳۱۴۵

تلفن و نمابر: ۶۶۴۷۰۱۶۲ - ۶۶۴۷۰۱۵۳ - ۶۶۹۳۲۷۹۷ - ۶۶۹۱۳۱۵۵

نشانی اینترنتی نشر قومس: www.ghoomes.com

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

این کتاب را به کسلی تعلیم می‌کنم که در فراز و فرود زندگی‌ام نقش آفرین بودم
به همسرم اوگت دلفورتری (ساعی) که بردبار است و به مهر و تلخ‌روزگرم را سلمان می‌بخشد او که از دین ماری خود «فراتسه» دل‌کنده است ۳۶ سال پیش زندگی تلخ و شیرینی را در ایران آغاز نمود و ایرانی‌تر از من به این سرزمین دل‌بسته او شیفته و بی‌وقفه، مسئولیت سنگینی را در عرصه آموزشی عهده‌دار است بدین لحاظ در فوریه ۲۰۰۵ میلادی به پاس خدمات ۳۰ ساله فرهنگی به دریافت مدال لیاقت «شوالیه» از جناب ژاک شیراک رئیس جمهور وقت فرانسه نقل آمد البته عزیزان از دسته رفته، علی ساعی، کریم ساعی و هلن ارفعی (ساعی) را نیز فراموش نمی‌کنم که در عنوان جوانی به عشق ایران سفر بی‌بازگشتی را برگزیدند.

یادشال گرامی باد.

www.ketab.ir

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه.....	۱
مفهوم‌بندی توسعه در رویکردهای مختلف به توسعه.....	۱
دسته‌بندی نظریات مربوط به توسعه.....	۲
امکان و امتناع توسعه.....	۳
استبداد شرقی و موانع توسعه.....	۵
وابستگی و توسعه‌نیافتگی مدرن.....	۷
در جستجوی چارچوب مفهومی.....	۸
فرهنگ و توسعه.....	۱۰
پیچیده شدن نظام اجتماعی در تطابق با حفظ بقا.....	۱۱
وابستگی به عنوان مانع اصلی توسعه.....	۱۵
وابستگی به تعبیر تئومارکسیستی.....	۱۷
توسعه و نظام جهانی.....	۱۸
یادداشت‌ها.....	۲۰

فصل اول

توسعه و جهان سوم.....	۲۱
معمای جهان سوم؟.....	۲۲
سرمایه‌داری و سوسیالیسم: وجوه تمایز.....	۲۶
دولت و طبقه در جوامع متعارض.....	۲۸
۱- نوع مالکیت.....	۳۲
۲- نوع سرمایه.....	۳۲
۳- کمیت و کیفیت سرمایه طبقات اجتماعی.....	۳۳
انباشت اولیه و بازتولید گسترده سرمایه.....	۳۴
توسعه و توسعه‌نیافتگی.....	۳۶
یادداشت‌ها.....	۴۲

فصل دوم

تفسیرهای کلاسیک توسعه و توسعه نیافتگی ۴۳

فصل سوم

تنوری‌های قدیم و جدید مکتب نوسازی ۵۹

بستر تاریخی مکتب نوسازی ۶۲

زمینه‌های نظری مکتب نوسازی ۶۳

۱- آگوست کنت ۶۵

۲- کارل مارکس ۶۷

۳- هربرت اسپنسر ۶۸

۴- امیل دورکیم ۶۹

۵- ماکس وبر ۷۱

۶- فردیناند تونیس ۷۲

ویژگیهای نظریه کلاسیک تکامل‌گرایی ۷۵

نظریه نوسازی و روابط شمال - جنوب ۸۲

یادداشت‌ها ۸۸

فصل چهارم

مفهوم وابستگی ۹۱

ریشه‌های فکری - تاریخی و مبانی تئوریک مکتب وابستگی ۹۳

نئومارکسیسم ۱۱۰

اصول و بنیانهای نظری مکتب وابستگی ۱۱۶

مقایسه و ارزیابی نظریات نوسازی و وابستگی کلاسیک ۱۱۹

ویژگیهای مشترک دیدگاه سنتی وابستگی ۱۲۲

دوس سانتوس و نظریه وابستگی ۱۲۳

۱۲۷	کاردوزو و فالتر و نظریه وابستگی ساختاری
۱۳۱	تحلیل پل باران از وابستگی و علل توسعه نیافتگی
۱۳۷	تحلیل فرانک از توسعه توسعه نیافتگی در نظام سرمایه داری
۱۴۶	نظریه سمیرامین در مورد توسعه نیافتگی پیرامون
۱۵۰	مطالعات سستی وابستگی و انتقادات وارده بر آن
۱۵۰	انتقاد از روش شناسی مکتب وابستگی
۱۵۱	انتقاد درباره مفهوم وابستگی
۱۵۲	انتقاد از خط مشی های سیاسی مکتب وابستگی
۱۵۳	بنیادهای اصلی، مفاهیم و رویکردهای تئوریک نظریات وابستگی جدید
۱۵۳	فرناندو هنریکو کاردوزو و نظریه پردازی در باب وابستگی جدید
۱۵۵	کاردوزو و الگوی توسعه مقارن با وابستگی یا توسعه وابسته
۱۵۷	کادوزو و الگوی توسعه مقارن با وابستگی یا توسعه وابسته در برزیل
۱۵۹	گیلمو اودانل و نظریه دولت اقتدارگرای بورکراتیک
۱۶۱	ظهور دولتهای اقتدارگری بورکراتیک در جهان سوم
۱۶۲	جهت گیری دولتهای اقتدارگرای بورکراتیک و چگونگی فرایند تحکیم این دولتها
۱۶۴	فروپاشی یا استحاله دولتهای اقتدارگرای بورکراتیک
۱۶۵	پیتر ایوانس و نظریه بحران در دولتهای اقتدارگرای بورکراتیک
۱۶۷	نظریه وابستگی و روابط شمال - جنوب
۱۷۷	یادداشت ها

فصل پنجم

۱۸۱	مکتب نظام جهانی
۱۸۳	مقایسه نظریه نظام جهانی با دیدگاههای نوسازی و وابستگی
۱۹۱	ایمانوئل والرشتاین و دیدگاه نظام جهانی
۱۹۲	ساختار نظام جهانی و فرایندهای آن

۱۹۸ نقد نظریه نظام‌های جهانی والرشترین
۲۰۵ یادداشت‌ها

فصل ششم

۲۰۹ توسعه در شرایط جهانی شدن
۲۰۹ معنی جهانی شدن
۲۱۱ نیروی محرک جهانی شدن
۲۱۳ جهانی شدن و تجدید ساختار سرمایه‌داری
۲۱۴ تجدید ساختار سرمایه‌داری
۲۱۵ تقسیم کار جدید جهانی و رابطه مرکز - پیرامون
۲۱۷ جهان‌گرایی و منطقه‌گرایی
۲۱۸ اقتصاد جهانی شده و دولت‌های ملی
۲۱۹ جهانی شدن؛ عامل رشد یا رکود
۲۲۱ امپراتوری نوین
۲۲۳ سنجش ادعای نئولیبرالی
۲۲۵ جهانی شدن و رونق اقتصادی
۲۲۶ جهانی شدن و جهانی سازی
۲۲۹ جهانی شدن و ملیت سرمایه
۲۲۹ جهانی شدن و قطب فقر و غنا
۲۳۱ یادداشت‌ها
۲۳۳ خلاصه و جمع‌بندی
۲۴۱ فهرست منابع
۲۴۹ نمایه

به نام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه

مفهوم بنیادی توسعه در رویکرد های مختلف به توسعه

با این که موضوع توسعه همواره یکی از مسایل مهم در عرصه عملی و نظری بوده اما اساساً بعد از جنگ جهانی دوم است که واژه «توسعه» با معنای خاص و ابعاد تازه وارد عرصه سیاست های ملی و بین المللی شد. از آن زمان تاکنون کمتر واژه ایست که این همه در عرصه های سیاست داخلی و خارجی بر سر زبان ها جاری باشد. توسعه و مسایل آن به همین صورت جای خود را در درس ها و بحث های دانشگاهی نیز باز کرده است و در برخی رشته های درسی جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است. مسئله توسعه در عرصه نظریه پردازی های اجتماعی و سیاسی نیز جایگاه مهمی به دست آورده است. نظریه پردازان زیادی نظر خود را به مسئله توسعه معطوف کرده اند و کارهای شایان توجهی در این زمینه به ظهور رسیده است. گرچه پیشینه بحث مربوط به توسعه از جنگ جهانی دوم بسیار جلوتر می رود، اما از جنگ جهانی دوم به این طرف که واژه «توسعه»^۱ به طور خودآگاه وارد بحثها نظری شده و قلمرو مهمی از اشتغالات فکری را به خود متوجه کرده است و

-
- 1- Nationale u. internationale Politik.
 - 2- Entwicklung

جریان‌ها و مکتب‌های فکری^۱ مهمی را پدید آورده است. معرفی این جریان‌های فکری موضوع این کتاب است. پیش از اینکه به معرفی این جریان‌های فکری بپردازیم، لازم است به مفهوم‌بندی توسعه و رویکردهای عمده‌ای که در رابطه با این موضوع پدید آمده است، نظری بیندازیم.

دسته‌بندی نظریات مربوط به توسعه

به خاطر جایگاهی که مسئله توسعه در اشتغال فکری همگان، اعم از اندیشمندان، پژوهشگران، سیاستمداران، دانشگاهیان و حتی عامه مردم یافته، تلاش‌های فکری زیادی را متوجه خود کرده است. صرف نظر از اینکه خود موضوع توسعه به یک حوزه مطالعاتی مهم تبدیل شده است همه جریان عمده تفکر اجتماعی و سیاسی نیز این موضوع را در کنار موضوعات دیگر خود در مرکز توجه و نظریه‌پردازی قرار داده‌اند. از مکتب‌های فکری کلاسیک که بگذریم مکتب‌های فکری دوره بعد از جنگ جهانی دوم، ضمن اینکه موضوع توسعه را به حوزه مطالعات خود وارد کردند، نظریه‌های مهمی در این زمینه تکامل دادند. گستره این بحث‌ها و پژوهش‌ها تا حدی است که در اولین تلاش برای دسته‌بندی مفاهیم توسعه می‌توان آنها را به یکی از سنخ‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و یا اجتماعی تقسیم بندی کرد. پس در اولین قدم می‌توان نظریه‌های توسعه را بر حسب اینکه روی کدام عامل تأکید بیشتری دارند، به چهار دسته عمده تقسیم کرد.

- ۱- نظریه‌هایی که اولویت را به عامل فرهنگی می‌دهند،
- ۲- نظریه‌هایی که روی عوامل اقتصادی تأکید بیشتر دارند،
- ۳- نظریه‌هایی که برای عوامل سیاسی اولویت قائل هستند،
- ۴- نظریه‌هایی که بر انفکاک و تخصصی شدن ساختارهای نظام اجتماعی^۲ تمرکز می‌کنند.

در هر یک از این دسته نظریات هم بحث‌های تبیینی و هم بحث‌های تجویزی هر دو دیده می‌شود. در بحث‌های تبیینی ابتدا روی عوامل، علتها یا موانع توسعه بحث شده و تلاش می‌شود با شناسایی عوامل موجد یا مخدّل توسعه، راه‌های دستیابی به توسعه نشان داده شود. در بحث‌های تجویزی بیشتر از مطلوب‌ها و اینکه چه چیزی خوب یا بد است، سخن گفته می‌شود.

امکان و امتناع توسعه

نظریه‌های توسعه را از جهتی می‌توان به دو دسته نظریه‌های خوشبینانه^۱ و نظریه‌های بدبینانه تقسیم کرد. نظریه خوشبینانه معتقد به امکان توسعه هستند به این معنا که همه کشورها را برای پای گذاشتن در جاده توسعه و طی کردن این جاده توانا می‌دانند. یا بهتر است بگوییم هیچ مانع ذاتی در یک ملت برای ورود به توسعه نمی‌بینند. مکتب‌های بدبین^۲ برخی از مردمان را به دلیل شرایط فرهنگی یا اقلیمی - تاریخی برای ورود به جاده توسعه مناسب نمی‌دانند، یا دستکم به‌طور درونزا برای تحولی از این‌گونه مناسب نمی‌دانند. مثلاً جریان فکری معروف به نوسازی (مدرنیسم) که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در میان اندیشمندان و پژوهشگران غرب از جمله آمریکا رواج داشت، متمایل به این باور بود که تمام جوامع از وضع سنتی یا توسعه‌نیافته به وضع مدرن یا توسعه‌یافته گذر می‌کنند.

در مقابل نظریات نوسازی دسته‌ای از نظریات بدبینانه بیشتر متمایل به این نظر هستند که راه توسعه (چه اقتصادی و چه سیاسی) به روی همه جوامع تاریست. راه توسعه زمانی به علت یک سلسله عوامل فرهنگی یا اقتصادی - اجتماعی بر روی جوامع خاصی از اروپا گشوده شده است و این جوامع مراحل صعود به وضع توسعه‌یافتگی را طی کرده‌اند. اما چنین علل و عواملی در همه جا بروز نمی‌کند و بنابراین شرایط توسعه شرایط خاص تاریخی - فرهنگی است. نظریات بدبینانه را

می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد: دسته‌ای که روی عوامل فرهنگی متمرکز می‌شوند و دسته‌ای که روی عوامل اقتصادی - اجتماعی تأکید بیشتری می‌کنند. علاوه بر این نظریات بدبینانه از این جهت که آیا فقط توسعه درونزا محدود به جوامع خاصی است یا اینکه توسعه برونزا نیز برای برخی جوامع امکان‌پذیر نیست خود از جهت دیگری به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای از این نظریات هر نوع توسعه‌ای را، خواه درونزا^۱ یا برونزا^۲، برای برخی جوامع ناممکن می‌داند. نظریات معروف «وابستگی» که در فصل‌های آتی درباره آنها سخن خواهیم گفت در گرایش‌های اخیر خود چنین دیدگاهی دارند. نظریات وابستگی، از جمله معروف‌ترین چهره نظریه پرداز آن یعنی آندره گوندرفرانگ، در آخرین نوشته‌های خود به بدبینی مطلق رسیدند. آنها جاده توسعه را برای کشورهای توسعه‌نیافته و وابسته یکسره بسته دیده‌اند.

نظریات بدبینانه در بحثهای توسعه از جهت منشاء و علل توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند: نظریاتی که روی فرهنگ تأکید می‌کنند و نظریاتی که روی عوامل اجتماعی - اقتصادی تأکید دارند. در زمره دسته اول نظریات ماکس وبر جامعه‌شناس معروف آلمانی شهرت خاصی دارد. ماکس وبر نوسازی یا مدرنیزه شدن را به معنی عقلانی شدن تعبیر می‌کند. عقلانی شدن در اثر تحول درونی جهان‌بینی مسیحی، یا به عبارت کلی در اثر افسون‌زدایی دینی پدید آمده است. (۱) در اثر افسون‌زدایی^۳ دینی و پیدایش یک اخلاق اسلوبی در میان قشر حامل سرمایه‌داری و انتقال آن به نهادهای حقوقی و اقتصادی جامعه اروپای غربی مسیر عقلانی شدن را طی کرده است. این تحول فقط در جوامع اروپای غربی رخ داده است و یک پدیده عام نیست. گرچه به نظر وبر همه دین‌ها به سمت عقلانی شدن پیش می‌روند، اما آنچه در یک مقطع تاریخی خاص مدرنیسم را پدید آورد، در اروپای غربی رخ داد. سرنوشت نوسازی در سایر جوامع، از این پس با

1- Endogene Entwicklung

a- Exogene Entwicklung

2- Rationalisation.

3- Religiöse Entzauberung

گسترش نهادهای پدیدآمده در اروپای غربی گره خورده است. مهمترین نهادهای پدید آمده، حقوق بورژوازی و دستگاه بورکراسی دولت مدرن است. ما در اینجا به همین اشارات بسنده می‌کنیم تا بعداً با تفصیل بیشتری راجع به نظریات ماکس وبر بحث کنیم.

استبداد شرقی^۱ و موانع توسعه

در این قسمت درباره یکی از رویکردهای بدبینانه که به جای فرهنگ بر عوامل اقتصادی - اجتماعی تأکید می‌کند، توضیح بیشتری می‌دهیم. در زمره گرایشهای مارکسیستی که بعداً بحث‌هایی درباره آن خواهیم داشت، گرایشی وجود دارد که در مورد موانع توسعه در گرومن از جوامع پژوهشهای چندی انجام داده و تز خاصی بنا نهاده است. این گرایش از پژوهش‌ها و نوشته‌های «کارل ویتفوجل»^۲ متفکر آلمانی سرچشمه گرفته است. ویتفوجل که در زمان خود با جریان غالب مارکسیسم معروف به «مارکسیسم ارتدکس»^۳ در افتاد روند تکامل تک خطی را مورد چالش جدی قرار داد. ویتفوجل چنین می‌گوید که سازمان اجتماعی، نظام تولید و روند حیات سیاسی در کشورهایی که او آنها را «کشورهای آسیایی» می‌خواند از پایه با آنچه از این حیث در اروپای غربی وجود داشت، متفاوت بوده است. جوامعی که دارای نظام آسیایی بوده‌اند به دلیل اقلیمی - تاریخی مستعد طی کردن مراحل تکامل از آن‌گونه که مارکس برای جوامع اروپایی صورت‌بندی کرده است (نظام تولیدی بهره‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری) نبوده‌اند. این جوامع که در مناطق کم‌آب به وجود آمده‌اند جوامعی هستند که نظام اقتصادی - اجتماعی خاصی، متفاوت با نظام‌های اروپایی، به نام «نظام آسیایی»^۴ پدید آورده‌اند. در نظام‌های آسیایی دولت به دلیل نقش اجتماعی در اداره سیستم آبیاری و حفظ امنیت، جایگاه و قدرت خاصی کسب کرده است. این دولت که به یک ساخت دیوان‌سالار تبدیل شده است، پدیده «استبداد

1- Orientale Despotism

2- Karl Wittfogel.

3- Ortodoxe-Marxismus

4- Asiatische Produktionsweise

شرقی» را ایجاد کرده است. در استبداد شرقی جامعه مدنی و مبارزه طبقاتی شکل نمی‌گیرد. در اینجا مبارزه طبقاتی نمی‌تواند آن‌طور که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست گفته‌اند موتور محرک تاریخ باشد. استبداد شرقی هرگونه «انرژی تاریخی» را برای مبارزه سیاسی معنادار خفه می‌کند. مبارزه سیاسی برای تحول اجتماعی اتفاق نمی‌افتد و این جوامع دچار یک سلسله کشمکش‌های اجتماعی (اما نه سیاسی و طبقاتی) بی‌ثمر می‌شوند و دور خود می‌چرخند. (۲) فقدان بورژوازی مستقل و مبارزه طبقاتی پیگیر باعث شکنندگی نظام اقتصادی - اجتماعی می‌شود. (۳) اینها در مراحل کودکی رشد جوامع بشری باقی می‌مانند. (۴)

آیا این کشورها برای همیشه در همین مرحله کودکی باقی خواهند ماند یا راه‌برون رفتی برای آن هست؟ بنا به رویکردی که این‌گونه به تحول و توسعه نگاه می‌کند برای جوامع آسیایی (که البته منظور آسیا با معنای جغرافیایی نیست بلکه آمریکای جنوبی را هم در بر می‌گیرد) راه‌برون رفت درونزا ندارند. اما راه‌برون رفت برونزا به روی آنها بسته نیست. جوامع آسیایی با ورود سرمایه‌داری به عصر استعمار و امپریالیسم^۱ و یورش استعماری و امپریالیستی به دوران تازه‌ای از تحول وارد می‌شوند. برخی از نظریه‌پردازان معتقدند که نظام‌های آسیایی تحت تأثیر سرمایه‌داری غربی یکسره وارد نظام جدید سرمایه‌داری می‌شوند. سرمایه‌داری که ماهیتاً نظامی جهانی است، سراسر جهان را فرا می‌گیرد.

اما در مورد اینکه آیا ورود به حوزه سرمایه‌داری جهانی به مفهوم توسعه است و لزوماً توسعه را با خود به همراه می‌آورد، نظرها یکسان نیست. چنان‌که در مباحث کتاب آمده است در این زمینه نظرات گوناگونی وجود دارد که در دو طیف نظریات بدبینانه و خوشبینانه قابل تقسیم‌بندی است. چنان‌که خواهیم گفت مارکس هنگام گفتگو از نقش استعمار انگلستان در هند، ضمن یادآوری آثار مخرب استعمار در برخی جهات چنین اظهار عقیده می‌کرد که استعمار انگلستان جامعه را کد آسیایی را

از خواب قرون بیدار می‌کند و به آن تحرک تازه‌ای می‌بخشد. (۵) اما خود ویتفوگل معتقد است که تجربه تاریخی نظر مارکس را تأیید نمی‌کند. وضع هند را نمی‌توان به همه جا تعمیم داد. نظریه پردازان متمایل به جریان نظریات وابستگی^۱ نیز در این مورد به سمت بدبینی سوق پیدا کرده‌اند.

وابستگی و توسعه نیافتگی مدرن

طیف نظریاتی که به نظریات وابستگی معروف شده است و ما به تفصیل درباره آن بحث خواهیم کرد، تعبیر خاصی از توسعه و توسعه نیافتگی^۲ دارد. این نظریات محصول شکست انتظاراتی بود که بعد از جنگ جهانی دوم برای توسعه کشورهای نواستقلال برانگیخته شده بود. این نظریات همچنین واکنشی بود در برابر نظریات خوشبینانه مدرنیست‌ها (نظریات نوسازی) در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که معتقد به گذار حتمی جوامع سستی^۳ به جوامع مدرن بودند. طیفی از نظریات وابستگی بر این عقیده پافشاری می‌کرد که توسعه نیافتگی و توسعه یافتگی دو پدیده جدا نیستند بلکه دو روی یک حقیقت واحد هستند. توسعه نیافتگی گروهی از جوامع لازمه توسعه یافتگی گروه دیگر است. یا برعکس، توسعه یافتگی گروهی از جوامع درگرو واپس ماندگی گروه دیگری بوده است که هزینه توسعه دیگر جوامع را با واپس ماندگی خود پرداخته‌اند. پل باران، یکی از نظریه پردازان این حوزه می‌گوید برای رشد سرمایه‌داری در کشورهای توسعه یافته باید به میزان سرمایه‌هایی که از کشورهای واپس مانده به آن کشورها منتقل شده است، توجه کرد. (۶) این نظریه پردازان تقسیم کشورها به سستی و مدرن، که گویا گروه نخست به خاطر وضع سستی خود توسعه نیافته هستند و گروه دوم به خاطر وضع مدرن خود توسعه پیدا کرده‌اند، نمی‌پذیرند و می‌گویند هر دو کشور «مدرن» هستند. پیش از پیدایش این وضع مدرن، کشورهای متعلق به هر دو دسته در وضع رویهم رفته مشابهی قرار

1- Theorie der Abhängigkeit

2- Entwicklung und unterentwicklung

3- Primitive Gesellschaft

داشتند. طیفی از نظریات وابستگی تنها راه برون‌رفت از این عقب‌افتادگی مدرن را انقلاب سوسیالیستی به حساب می‌آوردند. (۷) طیف بدبین عقیده دارند که تقسیم کار جهانی که اکنون وضع‌گریزناپذیری پیدا کرده است و با وضعیتی که در فرایند جهانی شدن پیدا می‌کند، گسستن از نظام جهانی را ناممکن می‌کند. (۸)

در جستجوی چارچوب مفهومی

گرچه بحث و پژوهش درباره چگونگی تکامل جوامع بشری و توسعه حیات سیاسی و اقتصادی آنها سابقه دیرینی دارد و از آن جمله اندیشه بنیان‌گذاران اقتصاد کلاسیک مثل آدم اسمیت^۱ و دیوید ریکاردو^۲ در قرن هجدهم و پایه‌گذاران جامعه‌شناسی، مثل سن سیمون^۳، اگوست کنت در قرن نوزدهم حاوی دیدگاه‌های شایان توجهی درباره پویایی‌های جامعه است، اما بحث صریح درباره مسایل توسعه، به ویژه آنجا که به کشورهای توسعه‌نیافته مربوط می‌شود، از جنگ جهانی دوم به این طرف اوج یافته است.

سرنوشت کشورهایایی که بعد از جنگ به استقلال رسیدند و رقابت دو نظام رقیب در شرق و غرب، فضای تازه‌ای را برای مباحث مربوط به توسعه ایجاد کرد. نظریات جدید توسعه از دهه ۱۹۵۰ رشد پیدا کردند. این بحث‌ها معمولاً توسعه را با تمام وجوهش یعنی وجه سیاسی، وجه اقتصادی و وجه فرهنگی در نظر داشتند. هنگامی که پژوهشگران و اندیشمندان موضوع توسعه را پیش‌روی خود قرار دادند نخستین مسئله‌ای که با آن مواجه بودند، پیدا کردن چارچوب مفهومی مناسب برای درک وضعیت کشورهایایی بود که تنها وجه مشترکشان عقب‌افتادگی نسبت به دنیای پیشرفته صنعتی بود. این اندیشمندان که عموماً به دنیای دانشوری غرب تعلق داشتند، برای جستجوی چارچوب‌های مفهومی به سراغ سنت‌های فکری نظریات اجتماعی در دوره کلاسیک رشد جامعه‌شناسی رفتند. سنت‌های فکری با اهمیتی در

۱- آدم اسمیت (۱۷۲۳-۱۷۹۰) نویسنده کتاب معروف ثروت ملل.

2- D. Ricardo

3- saint Simon

قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم رشد کرده بود. از جمله سنت‌هایی که با نام اگوست کنت، هربرت اسپنسر، کارل مارکس، ماکس وبر، امیل دورکیم^۱ و جز اینها رشد کرده است.

از میان این متفکران ماکس وبر، دورکیم و اسپنسر از یک طرف و مارکس از طرف دیگر منبع الهام رشته مهمی از نظریات مربوط به توسعه قرار گرفتند. نظریات ماکس وبر از یک سو منبع الهام نظریاتی قرار گرفت که به نظریات معطوف به تقدم فرهنگ معروف است. از سوی دیگر نظریات سیستمی و نوسازی نیز از جهانی ملهم از اندیشه ماکس وبر است. اسپنسر و دورکیم به همراه ماکس وبر منبع الهام نظریات سیستمی^۲ قرار گرفتند که برای دروهای بر اندیشه مربوط به توسعه حاکم بود. به این ترتیب با الهام از این سه اندیشمند، نظریه‌های سیستمی، کارکردگرایی سیستمی و ساختارگرایی^۳ سیستمی ساخته شد. این دستگاه‌های نظریه، نظریه‌های نوسازی را در حوزه مطالعات توسعه پدید آوردند. نظریات نوسازی در زمره نظریات خوشبینانه بود و براساس این پیش فرض ساخته شده بود که همه جوامع بشری از سنت به سوی مدرنیسم پیش می‌روند. منظور آنها از مدرنیسم^۴ در عرصه توسعه عبارت بود از گسترش نظام‌های لیبرال.^(۹) رالت وستو همسو با چنین نگرشی نظریه خود را درباره خیز اقتصادی^۵ طرح کرد. فرض او این بود که همه جوامع مراحل پنج‌گانه رشد و خیزش را پشت سر می‌گذارند. یکی از چهره‌های برجسته در جامعه‌شناسی که چنین رویکردی را رشد داد، تالکوت پارسونز^۶ بود که در فصلهای بعدی درباره او سخن خواهیم گفت.

کارل مارکس اندیشمند دیگری از قرن نوزدهم بود که در نیمه دوم قرن بیستم منبع الهام رشته چندی از نظریات توسعه قرار گرفت. ما درباره اینکه این نظریات تا چه حد به اندیشه‌های خود مارکس نزدیک یا به آن وفادار بودند و یا اینکه از آن

1- Emil Durkheim

2- System theorie

3- Strukturalismus

4- Modernismus

5- ökonomischer Anlauf.

6- T. Parsons

فاصله داشتند، کاری نداریم. چنان‌که در مورد اندیشمندان پیش گفته مثل ماکس وبر و دورکیم نیز همین طور است. نظریه پردازان ملهم از نظریات ماکس سه دسته از نظریه‌های توسعه و توسعه‌یابی را پدید آوردند: نظریه وابستگی، نظریات نئومارکسیستی^۱ و نظریات نظام جهانی.^۲ از اینها دو دسته نخست بسیار به هم نزدیک هستند و مرزهای مشترک زیادی دارند، اما در برخی نکات مهم نیز تفاوت دارند. هر دو دسته معتقدند که استعمار، امپریالیسم و رشته‌های وابستگی جوامع توسعه‌یافته به جوامع توسعه‌نیافته از عوامل مهم توسعه‌نیافتگی جوامع توسعه‌نیافته است. اما در حالی که نظریات وابستگی پویایی‌های جوامع توسعه‌نیافته را مثل همه جوانب دیگر سرمایه‌ای از جوامع توسعه‌یافته می‌دانند، نئومارکسیست‌ها برای پویایی‌های درونی جوامع توسعه‌نیافته اصالت قایل هستند، هر چند که جای پای رشته‌های وابستگی را در این پویایی‌ها برجسته می‌بینند. نظریه نظام جهانی که والرشتاین^۳ مطرح آن است نظریه پیچیده‌تری است. در این نظریه جهان به عنوان یک کل دیده شده است که در آن جوامع بر حسب کارکردشان در نظام جهانی به صورت سلسله مراتب مرکز، پیرامون مرکز، پیرامون پیرامون ساختار بندی شده‌اند. والرشتاین بر این رویکرد رایج که کشورها را به صورت واحدهایی مجزا مشاهده می‌کرد که با یکدیگر در رابطه‌ای مکانیکی قرار دارند انتقاد دارد و معتقد است که جهان را باید به عنوان یک نظام دید که ساختار و اجزاء خاص خود را دارد. محتوای این نظام را سرمایه‌داری جهانی تعیین می‌کند.

فرهنگ و توسعه

نظریه‌هایی که نقش فرهنگ را عامل اولیه و اساسی توسعه به شمار می‌آورند هر یک به صورتی تحت تأثیر ماکس وبر هستند. چنان‌که اشاره کردیم ماکس وبر

1- Neomarxismus

2- Welt ordnung theorie

۳- آخرین کتاب والرشتاین که به زبان آلمانی ترجمه شده سقوط قدرت آمریکا می‌باشد که در سال ۲۰۰۴ انتشارات V.S.A در هامبورگ آن را چاپ نموده است.

توسعه و تجدد را با عقلانی شدن پیوند می‌زند و عقلاتی شدن را پیامد افسون‌زدایی در درون سنت دینی و انتقال عقلانی شدن فرهنگی به عقلانی شدن اجتماعی تحلیل می‌کند. بر مبنای نقش مقدم فرهنگ، نظریه «انسان مدرن»^۱ ساخته شده است. انسان مدرن انسانی است فعال، برنامه‌ریز، بلندپرواز، کارآمد، دارای اعتماد به نفس و برخوردار از انعطاف. این انسان کسی است که جامعه جدید را می‌سازد. انسان مدرن نقطه مقابل «انسان سنتی»^۲ است. انسان سنتی موجودی است کهنه‌پرست، محافظه‌کار، بدبین به هر چیز نو، فاقد روحیه بلندپروازی، ناتوان از برنامه‌ریزی و مشوش. پارسونز در دوره‌ای از آفرینش‌های نظری خود دیدگاهی شبیه این را داشته است.

دیوید مک کلند^۳ یکی از نظریه‌های متعلق به این طیف را صورت‌بندی کرده است. مک للاند نظریه‌ای دارد که محور آن را روحیه «موفقیت‌جویی»^۴ تشکیل می‌دهد. این روحیه موفقیت‌جویی به عنوان عامل تجدد و توسعه به حساب می‌آید. به عقیده مک کلند برخی از فرهنگ‌ها برای پرورش روحیه موفقیت‌جویی مساعدت بیشتری دارند. او می‌گوید پیش از آغاز مراحل توسعه در اروپا ابتدا موجی از ماجراهای موفقیت‌جویی در کتابهای کودکان گسترش یافت.

پیچیده شدن نظام اجتماعی در تطابق با حفظ بقا

دسته‌ای از نظریه‌ها که بیشتر حول تحلیل سیستمی^۵ و تحلیل کارکردی رشد یافته‌اند، با اندیشه‌های ماکس وبر، امیل دورکیم، هربرت اسپنسر، رنل اسملسر پیوند دارند. ما در ادامه درباره نظریات هر یک از اندیشمندان توضیحاتی خواهیم آورد. تالکوت پارسونز جامعه‌شناس مشهور امریکایی با الهام از نظریات اندیشمندان نامبرده نظریه سیستمی را پرورانده و وارد جامعه‌شناسی کرده است.

1- Moderner Mensch

2- Primitiver Mensch

3- D. Mc Cleland

4- Erfolgsbedacht

5- Analyse der systeme

کسانی چون گابریل آلموند^۱، بیگهام پائول^۲، سیدنی وریا^۳ و لوسین پای^۴ کارهای پارسونز را ادامه و تکامل داده‌اند (البته هر یک نوآوری‌هایی خاص خود نیز دارند). نظریات سیستمی در عین حال از رویکرد انداموارگی و سبیرنتیک نیز بهره گرفته است.

در تحلیل سیستمی جامعه به عنوان یک سیستم تصویر می‌شود که از یک سلسله اجزاء یا ساختارهای همپيوند درست شده است. هر یک از این اجزاء کارویژه‌های خاص خود را دارند که با حفظ سیستم و عملکرد آن در محیط انطباق یافته‌اند. تخصصی شدن روزافزون کارویژه این اجزاء و تفکیک ساختارها از یکدیگر ضمن نفوذ متقابل آنها در یکدیگر، سرچشمه توسعه هر چه بیشتر سیستم است.

نظریه‌های مبتنی بر تحلیل سیستمی خود به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند: یکی نظریه‌هایی که مدل خود را از سیستم‌های مکانیکی می‌گیرند و دیگر نظریه‌هایی که مدل خود را از سیستم‌های انداموار اخذ می‌کنند. اسپنسر از پیشروان این تفکر اخیر است. اسپنسر جامعه را همچون پیکری زنده می‌انگاشت که از وضع وحدت غیرمتفک به سوی ساختارهای انفکاک یافته پیش می‌روند. در این پیکره‌ها از یک سو اجزاء پیش از پیش تخصصی و خودبه‌سامان می‌شوند و از سوی دیگر در همان حال بیشتر به هم متکی و همپیوند می‌شوند. به این ترتیب جامعه از راه تحول در ساختارها و کارکردهای نهادهای بنیادی‌اش به سوی رشد و تکامل می‌رود، (۱۰) چنان‌که یک موجود زنده با تخصصی شدن اندام‌هایش در جاده تکامل به پیش می‌رود.

در نظریه دورکیم از جمله در نظریه تقسیم کار^۵، رگه‌های مهمی از کارکردگرایی^۶ دیده می‌شود. بنا به نظریه دورکیم، نهادهای اجتماعی برای پاسخگویی به نیازهای اجتماعی وجود دارند. دورکیم ساخت‌های اجتماعی را نه تنها با تمرکز بر علت آنها

1- G. Almond

2- B. Pawell

3- S. Verba

4- L. pay

5- Arbeitsteilung

6- Leistungsbedacht

توضیح می‌داد، بلکه می‌کوشید کارکرد آنها را در ایجاد هماهنگی و همپیوندی کل نشان دهد.

با این حال کارکردگرایی با هویت بیش از پیش مشخص ابتدا در انسان‌شناسی اجتماعی رشد کرد. راد کلیف براون و برانسیسلاف مالینوفسکی دو تن از انسان‌شناسان برجسته در هنگام مطالعه بر روی جوامع بومی روی این نکته تمرکز کردند که چگونه رسوم و نهادهای جوامع بدوی به عنوان اجزاء یک کل بزرگتر در خدمت این کل بزرگتر قرار دارند و ضمن اینکه با یکدیگر همپیوندی دارند در مجموع به رابطه تعادلی کل با محیط یاری می‌رسانند. پارسونز، چنان که با تفصیل بیشتری خواهیم گفت، با کار بسیار گسترده خود نظریه تحلیل سیستمی را به مدارج بالایی از پیشرفت و پیچیدگی رساند. او نظریه منسجم‌تری درباره جامعه به عنوان یک کل سیستمی ارائه داد. او توانست نظریه‌های مبتنی بر تجربه‌گرایی که در ایالات متحده به عنوان جریان عمده رایج بود به عقب راند و نظریه سیستمی را به نظریه غالب در جامعه‌شناسی و مطالعات سیاسی تبدیل کند. دیوید ایستون دانشمند دیگر امریکایی تحلیل سیستمی را در مطالعات سیاسی گسترش داد. ال‌موند یکی دیگر از شاگردان مکتب پارسونز در کتاب «سیاست تطبیقی»: «رهیافت توسعه» آ‌که با همکاری بینگهام پائول نوشت نوسازی سیاسی را بر حسب درجه انفکاک ساختاری و تخصص کارکردی تجزیه و تحلیل کرد. در یک نظام سیاسی توسعه یافته هر ساختار برای کارکرد خاصی تخصیص یافته است. در نظام مدرن، سیاست وجه عقلانی پیدا کرده است که از خصوصیات آن تخصصی بودن، عام‌نگری و کارآیی است. در شیوه سنتی به جای تخصصی بودن، اغتشاش در نقش‌ها و کارکردها و به جای عام‌نگری و شایسته‌محوری، انتساب (قبیله‌ای، قومی، علمی و دینی) جایگاه اصلی را دارد.

آلموند و پائول در کارهای بعدی خود چارچوب مفهومی تازه‌ای ارائه دادند که

به ادعای آنها نشان می‌داد که چگونه توسعه سیاسی در آنچه نظام سیاسی عملاً انجام می‌دهد، منعکس می‌شود. منظور آنها اشاره به توانایی‌ها و ظرفیت‌های نظام‌های سیاسی مدرن به شرح زیر بود:

۱- توانایی استخراجی: توانایی نظام برای استخراج منابع مادی و انسانی از محیط،

۲- توانایی قانون‌گذاری: توانایی نظام در کنترل بر رفتار افراد و گروه‌ها،

۳- توانایی توزیعی: توانایی نظام در تخصیص کالا، خدمات، مستمری‌ها، مناصب و سایر امکانات جامعه،

۴- توانایی عادی: توانایی نظام در نمایش نمادهای ملی^۱ مثل پرچم، نشانه‌های ملی^۲،

۵- توانایی تنظیمی: توانایی نظام در تنظیم رابطه بین درون‌داد (in put) و برون‌داد (out put).

این توانایی‌ها به نظام سیاسی امکان می‌دهد با چهار مسئله اصلی توسعه سیاسی شامل دولت‌سازی^۳، ملت‌سازی^۴، مشارکت سیاسی و توزیع عادلانه بنا کارایی مقابله کند. به این ترتیب نظام توسعه‌یافته نظامی است که به واسطه انفکاک ساختارها و نهادها و تخصصی شدن کارکردهای آنها ظرفیت‌ها و توانایی‌های توسعه پیدا کرده است.

کارکردگرایی سیستمی پارسونز در شکل متأخر و تکامل یافته‌اش، انسان و کنش انسانی را از تحلیل خود حذف می‌کند و به جای آن ساختارها، کارکردها و نقش‌ها را به عنوان فاعل قرار می‌دهد. این تفکر در واقع جامعه توسعه‌یافته غرب را به صورت یک الگوی تحلیلی بر می‌گزیند و به آن یک جنبه عام می‌دهد. این تعمیم‌دهی بعداً مورد نقد قرار گرفت و تجربه‌های تاریخی نیز ساده‌انگارانه بودن آن را ثابت کرد.

1- Nationale Institution

2- Nationale Merkmale

3- Staatsbilung

4- Nationalisierung

سی. رایت میلز^۱ کارکردگرایی پارسونز را نمونه یک نظریه کلان اجتماعی می خواند که ارزش های مسلط سرمایه داری امریکا را متجلی می کند. (۱۱)

وابستگی به عنوان مانع اصلی توسعه

دانشوران کشورهای توسعه نیافته نمی توانستند دیدگاه مدرنیستها را که در واقع شکل ایده آلی دادن به نظام های توسعه یافته غربی بود، قانع کننده ببینند. دوام عقب ماندگی کشورها از بند استعمار خوشبینی ساده انگارانه نظریه های نوسازی نظریه پردازان غربی را آشکار کرد. در میان دانشوران و دست اندرکاران امور سیاسی و اقتصادی کشورهای توسعه نیافته، نظریه های تازه ای وارد مسیر تکامل شد. در آمریکای جنوبی و در آسیا کسانی پیدا شدند که با نظریه های مدرنیستی شروع به مخالفت کردند و راه دیگری را در تحلیل و نظریه سازی پیش گرفتند. این نظریه ها انگاره های تحول گرای^۲ مدرنیست ها را قبول نداشتند. بیشتر این نظریات به میزان کمتر یا بیشتر، عمیق تر یا سطحی تر، گرایش به نظریات مارکس داشتند. برخی از آنها از دانشوران برجسته مارکسیست در کشورهای غربی بودند. به هر حال جریانی از اندیشه و نظریه رشد کرد که مسئله توسعه و توسعه نیافتگی را با رجوع به وابستگی گروهی از جوامع به گروه دیگر تجزیه و تحلیل می کرد. منشأ تجربی^۳ وابستگی و واقعیت استعمار و امپریالیسم بوده که از حوادث بارز تاریخ بلافصل جهان ما است.

نظریه های مرتبط با جریان فکری وابستگی در اواخر دهه ۱۹۶۰ وارد مرحله تازه ای از رشد و گسترش شد. این جریان فکری در میان دانشوران و روشنفکران به ویژه جریان های زادی کالی کشورهای توسعه نیافته به سرعت و با نفوذ بسیار قابل ملاحظه گسترش یافت. این جریان فکری در مراحل پیاپی رشد و تکامل خود طیف ها و جریانهای متنوعی را در درون خود پرورش داد. با این حال باید توجه کرد

1- C. Wright Mills

2- Evolutionist

3- Empirischer Ursprung

که رویکرد وابستگی یک چارچوب مفهومی واحد نیست؛ از درون این رویکرد چارچوب‌های چندی بیرون آمده است که خود به صورت قالب‌های تازه‌ای تفکیک شده و تکامل یافته‌اند. بی شک بین تحلیل نو مارکسیستی و نظریه نظام جهانی و رویکرد وابستگی نقاط اشتراک زیادی هست، اما هر یک از اینها خود چارچوب مفهومی مهمی را تشکیل می‌دهند که ضمن نقاط اشتراک، نقاط افتراق مهمی نیز دارند.

به نظر متفکران نظریه وابستگی مهمترین نقص نظریه‌های پیشین، از جمله نظریه‌های نو سازی این بود که موضوع وابستگی کشورهای توسعه نیافته به کشورهای توسعه یافته را در نظر نمی‌گرفتند. این وابستگی که دارای ابعاد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است هم برای کشورهای وابسته و هم برای کشورهای دارای سلطه امپریالیستی مسایل خاصی را ایجاد می‌کند.

وابستگی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی کشورهای توسعه نیافته به کشورهای پیشرفته، علت اصلی وابستگی این کشورها در ابعاد گوناگون است. بنا به این نگرش رابطه وابستگی طی دوران طولانی عصر استعمار و عصر امپریالیسم، شبکه پیچیده‌ای از رابطه بین این دو دسته از کشورها را ایجاد کرده است که از خصوصیات اصلی آن انتقال منظم مازاد اقتصادی از کشورهای توسعه نیافته به کشورهای توسعه یافته است. بنا به ادعای نظریه پردازان وابستگی بخش اعظم انباشت سرمایه در کشورهای مرکز به حساب خروج مازاد اقتصادی^۱ از کشورهای پیرامون^۲ صورت گرفته است. وابستگی برای دورانی طولانی به معنی وارد کردن کالاهای ساخته شده صنعتی و صادر کردن مواد خام بود؛ گذشته از اینکه چنین رابطه مانع رشد صنعت در کشورهای وابسته می‌شده است. علاوه بر این قیمت کالاهای ساخته شده همواره رو به فزونی و بهای مواد خام همواره رو به کاهش بوده است. اکنون این جلوه از وابستگی یعنی تولید مواد خام از جانب کشورهای وابسته و تولید

کالا‌های ساخته شده صنعتی در کشورهای امپریالیستی تغییر کرده است و کشورهای وابسته در زمینه‌های زیادی به تولید کالا‌های ساخته شده صنعتی می‌پردازند. اما با وجود این همچنان انحصار تولید^۱ کالا‌های صنعتی در برخی زمینه‌ها در دست کشورهای امپریالیستی است و امروزه از این انحصار حتی با ابزار سیاسی و نظامی دفاع می‌کنند.

در سطح ساختارهای سیاسی، دولت‌های کشورهای وابسته در اصل ابزار حفظ و بسط رابطه وابستگی هستند. این دولت‌ها که درگیر بحران انباشت^۲ و از مردم خود جدا هستند جز به شیوه اقتدارطلبی به شیوه دیگر نمی‌توانند حکومت کنند. حکومت‌های این کشورها در واقع جز ابزاری برای خدمت سرمایه‌داران انحصاری نیستند. بنا به این جریان فکری، توسعه کشورهای وابسته ممکن نیست جز با یک انقلاب سوسیالیستی جهانی.

وابستگی به تعبیر نفومارکسیستی

طیفی از جریان فکری وابستگی با نوعی تحلیل پیوند خورده است که از نوع نفومارکسیستی به شمار آمده است. در مارکسیسم کلاسیک آزادی سیاسی با سوسیالیسم پیوند انداموار دارد. تنها دموکراسی سوسیالیستی^۳ است که آزادی را تا فرجام منطقی آن یعنی القای بهره‌کشی فرد از فرد پیش خواهد برد. تمرکز نظر مارکس بر سوسیالیسم بود و درباره آزادی‌های سیاسی در محدوده بورژوازی و دموکراسی بورژوازی و همین طور در مورد نقش استعمار در تحول کشورهای تحت سلطه مطالب زیادی از او بر جای نمانده است. این امر باعث بروز اختلافاتی در میان طرفداران او بر سر مسایل مذکور شد. این اختلاف به حدی گسترش یافت که گروهی از مارکسیست‌ها استعمار را تنها عامل رهایی ملت‌های تحت سلطه از

1- Monopal Produktion

2- Kriesen der kapitalen Akkumulation

3- Soziale Demokratie

نظام‌های عقب مانده آسیایی و دولت‌های مستعبد شرقی دانستند. گروه دیگر، درست در مقابل دسته اول، استعمار و امپریالیسم را عامل اصلی عقب افتادگی کشورهای توسعه نیافته به شمار آوردند. این دسته در واقع نظریه وابستگی را به معنایی که در مبحث پیش گفته شد، تدارک کردند.

عسکری نئومارکسیستی در میان این دو طیف افراطی قرار می‌گیرد. نئومارکسیست‌ها هم به آثار تحول‌زای استعمار و امپریالیسم در وجه مثبت آن اذعان دارند و هم به آثار زیان‌بار آن. آنها نمی‌خواهند موضوع را ساده کنند. تعبیر افراطی نظریه وابستگی، طبقه حاکمه در کشورهای وابسته را بورژوازی وابسته^۱ قلمداد می‌کند که در واقع سایه‌ای از بورژوازی حاکمه در کشورهای سلطه‌گر است و از خود هیچ هویتی ندارد. اما نئومارکسیست‌ها می‌گویند که در کشورهای وابسته نمی‌توان از هژمونی بورژوازی^۲ سخن گفت. در کشورهای سلطه‌گر بورژوازی هژمونی دارد، اما در کشورهای تحت سلطه مانند هژمونی است و بنابراین نباید نقش خرده بورژوازی و مالکان را در پویایی‌های سیاسی از یاد برد. خرده بورژوازی^۳ در عرصه اقتصاد و بازرگانی و طبقات متوسط شهری در بیروکراسی دولتی سهم شایان توجهی دارند. پس نمی‌توان دولت‌ها، طبقه حاکمه و تحولات سیاسی کشورهای وابسته را ساده کرد و با اصطلاح بورژوازی وابسته جمع زد. علاوه بر این امکان تأسیس یک دولت دموکراتیک در کشورهای وابسته نه منتفی است و نه کم اهمیت. استقرار چنین دولتی مرحله‌ای در مسیر استقرار دموکراسی بورژوازیستی است.

توسعه و نظام جهانی

ایمانوئل والرشتاین نظریه تازه‌ای صورت‌بندی کرد که به نظریه وابستگی عمق بیشتری بخشید و به طور کلی ابزار تحلیلی مناسب‌تری برای بررسی مسایل جهان ما

1- Abhangige Bourgeoisie

2- Hegemonis the Bourgeoisie

3- Kleine Bourgeoisie

فراهم کرد. در نظریه‌ای که والرشترین بنا نهاد و به نام «نظریه نظام جهانی»^۱ شهرت یافته است جهان در کل خود به عنوان یک نظام واحد به شمار آمده که دارای ساختار سلسله مراتبی است. این سلسله مراتب شامل کشورهای «مرکز»^۲، «پیرامون مرکز» و «پیرامون پیرامون»^۳ است. کشورهای مرکز شامل کشورهای درجه اول صنعتی است. این کشورها در هر زمان غالبترین سطوح تکنولوژی را به خود اختصاص داده‌اند. امروزه این تکنولوژی از جمله شامل فناوری پیشرفته و پیچیده اطلاعاتی است. کشورهای پیرامون مرکز در رده‌ای پایین‌تر قرار می‌گیرند. این کشورها نسبت به کشورهای پیرامون مرکز نوعی رابطه وابستگی را بروز می‌دهند. در رده‌ای پایین‌تر کشورهای پیرامون پیرامون قرار دارند که نسبت به هر دو رده بالاتر، در وضعیت وابستگی به سر می‌برند. هر یک از سه رده در نظام جهانی واحد، کارکردهای خاصی انجام می‌دهند.

فصل‌های کتاب را براساس همین پارچوب‌های تحلیلی که گفته شد منظم شده است و در آنجا راجع به مسائلی که در اینجا به اشاره گفته شد، توضیحات بیشتری می‌آوریم. پیش از آن در فصلی درباره نظریات کلاسیک توسعه نیز توضیحی آورده‌ایم.

یادداشت‌ها

1 - Alan Swingwood, *A Short History of Sociological Thought*, NY, Mac.

Millan, 1991, p. 153.

۲ - ر.ک. احمد ساعی، «مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم»، تهران: انتشارات سمت، ۳۷۶، صص ۱۹۱-۱۹۰.

۳ - حسین بشیریه، «تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی در قرن بیستم»، قسمت شانزدهم، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۹۰-۸۹، صص ۲۱-۱۷.

۴- همان.

۵- همان.

6 - Paul Baran, *Politische ökonomi des Wirtschaftlichen wachstums*, Neu Wied/Berlin 1966, S.452.

7 - Paul Baran, und Paul M. Sweezy, *Monopolkapital*, Frankfurt a. M. 1973, S. 205.

۸ - حسین بشیریه، همان، قسمت هفدهم، شماره ۹۲-۹۱، صص ۲۳-۱۸.

۹ - ر.ک. احمد ساعی، همان، فصل اول، صص ۲۶-۲۱.

۱۰- همان.

۱۱- همان.